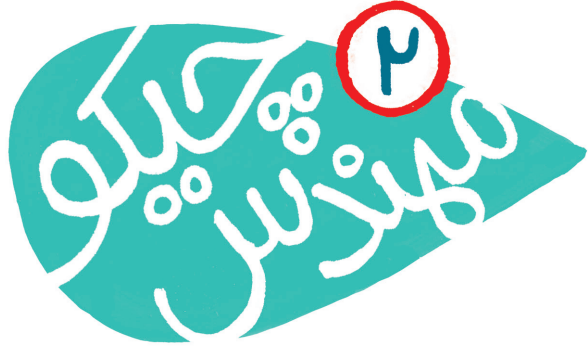


بہا ہندو

مہندس چیکو ۲

چیکو فریتاتا
ہواساز اختراع می کند

ہوپا
Hoopa



چیکو فریتا هواساز اختراع می‌کند



نویسندگان: پیردومینیکو بگلاریو، الساندر وگتی

تصویرگر: آندره آکاستلانی

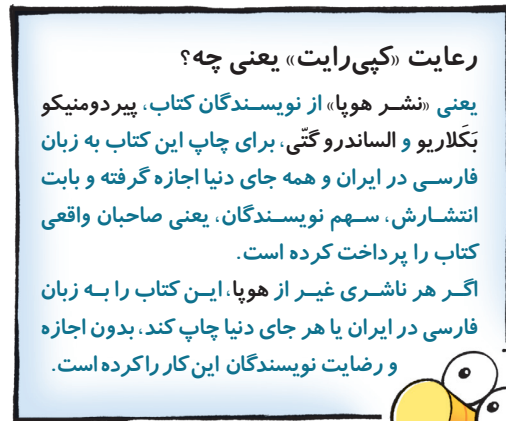
مترجم: مهیا بیات



CICCIO FRITTATA E L'EMERGENZA FETONTE

©2013, Edizioni EL S.r.l., Trieste Italy

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (EDIZIONI EL S.r.l.) خریداری کرده است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسندگان کتاب، پیردومینیکو بکلاریو و الساندرو گتی، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسندگان، یعنی صاحبان واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت نویسندگان این کار را کرده است.

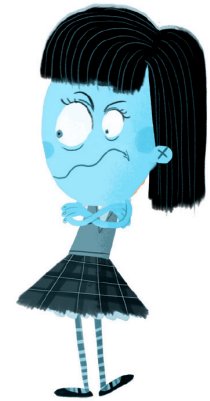


سرشناسه: باکلاریو، پیردومینیکو، ۱۹۷۴ - م.
Baccalario, Pierdomenico
عنوان و نام پدیدآور: چیکو فریتاتا هواساز اختراع می‌کند/ نویسندگان: پیردومینیکو بکلاریو و الساندرو گتی؛ تصویرگر: آندره آ کاستلانی؛ مترجم: محیا بیات.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۱۶ص: مصور (رنگی).
فروست: مهندس چیکو؛ ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۶۷-۳ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۶۷-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Ciccio Frittata e l'emergenza Fetonte.
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های ایتالیایی
موضوع: Italian fiction
موضوع: مخترعان
موضوع: Inventors

شناسه افزوده: گاتی، الساندرو، ۱۹۷۵ - م.
شناسه افزوده: Gatti, Alessandro, 1975
شناسه افزوده: کاستلانی، آندره آ، تصویرگر
شناسه افزوده: Castellani, Andrea
شناسه افزوده: بیات، محیا، ۱۳۶۶ - مترجم
رده بندی دیویی: ۱۳۹۷ چ۲۴۸ب۹۱۴/۵۸۵۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۶۸۱۸۲

مهندس چیکو ۲ چیکو فریتاتا هواساز اختراع می‌کند

نویسندگان: پیردومینیکو بکلاریو و الساندرو گتی
تصویرگر: آندره آ کاستلانی
مترجم: محیا بیات
ویراستار: نسرین نوش امینی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: شیما شورورزی
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه برتر
چاپ دوم: ۱۳۹۸
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۶۱-۱
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۶۷-۳



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱،
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

فهرست

- | | |
|-----|-----------------------------------|
| ۹ | ۱. قوم و خویش‌ها در راهند |
| ۱۸ | ۲. خرد دایی کروچو |
| ۲۷ | ۳. غذای ذهن |
| ۴۲ | ۴. سفر بزرگ |
| ۴۸ | ۵. فایتون بسیار بی‌رحم |
| ۵۵ | ۶. هواساز |
| ۶۶ | ۷. اختراع در حال انجام است |
| ۷۷ | ۸. آماده‌ی جنگ |
| ۸۶ | ۹. جرقه‌ی ذهن |
| ۱۰۴ | ۱۰. پسر دایی و پسر عمه‌ی جون جونی |



۱. قوم و فویش ها در راهند

- اووووف... چه گرمه!

چیکو مثل لوکوموتیوی که
روی سربالایی حرکت
می‌کند، هِن و هِن می‌کرد
و هر لحظه آماده‌ی
ترکیدن بود. راستش
یادش نمی‌آمد تابستانی
شبيه این دیده باشد.
هیچ بادی نمی‌وزید.
همه جا گرم بود:
نشیمن، حمام، آشپزخانه



و حتی توی یخچال. چیکو که تلاش کرده بود سرش را توی جامیوه‌ای یخچال کند و چرت بزند، به‌شخصه این را تأیید می‌کرد. بعد از چند دقیقه به خودش آمده بود و دیده بود زل زده به دو تا شاخه‌ی کرفس پلاسیده که انگار می‌خواستند بگویند: «رسیدیم ته خط! هوای دم‌کرده پیروز شد!»

برای همین ترجیح داده بود یک قُلپ لیموناد سر بکشد و برود توی سالن.

البته آنجا هم اوضاع بهتر نبود.

بابای چیکو که مثل فیل دریایی روی مبل ولو شده بود و پوستش از عرق برق می‌زد، گفت: «این گرما شورش رو درآورده.»

و به‌مسخره گفت: «دقیقاً هم همین روزی که قراره بمونم خونه. حداقل سر کار دستگاه تهویه داشتیم.»

مامان از توی راهرو جواب داد: «بی‌خیال عزیزم! این جووری نگو. خودت می‌بینی که کمی دیگه حالمون بهتر می‌شه!»

و بابا، فقط با تکان دادن لب‌هایش، غرغر کرد: «حتماً بهتر می‌شه... با مهمونایی که تو راهن!»

و روزنامه‌ی ورزشی را از روی دسته‌ی مبل برداشت و مثل بادبزن چینی تکانش داد و همان‌طور که باد می‌زد، زیرچشمی نگاهی هم به اخبار فوتبال روزنامه انداخت.

در همان حالت آه ضعیفی کشید و روزنامه را کنار گذاشت و شبیه یک جور رقص پای آشفته، پاهایش را روی زمین این طرف و آن طرف کرد تا یک سرامیک خنک‌تر پیدا کند.

راستش در خانه‌ی فرامپولینی‌ها آشفتگی خاصی احساس می‌شد: فقط مامان چیکو بود که انگار توی لباسِ مثل پَرِ کاهش از گرما در امان بود.

یکهو پرسید: «ساعت چنده؟»

چیکو ساعت باطری‌خورشیدی‌اش را درآورد.

- چهارده و هشت دقیقه و پانزده، شانزده، هفده... باباساکتش کرد:

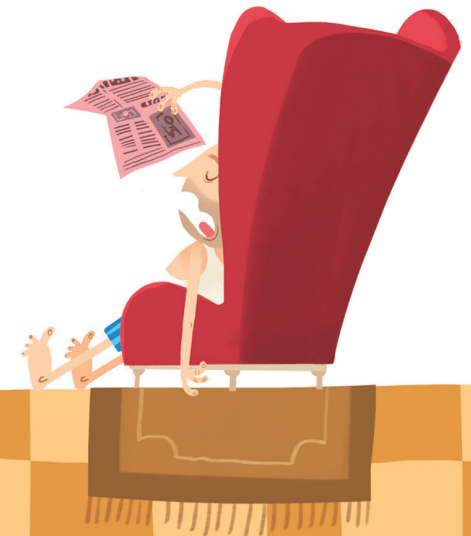


کند. یک شال پشمی آبی جای دستار گذاشته بود
روی سرش و یک پلیور گشاد لوزی لوزی روی لباس
شنایش پوشیده بود و برای محکم کاری کت پالتویی
بابابزرگ لّو را هم تنش کرده بود.

- چیکو، خواهش می‌کنم!
بعد طوری که انگار همان موقع متوجه شده باشد،
اضافه کرد:

- این چه جور لباس پوشیدنه؟

عرق مثل رود سُرشُر روی شقیقه‌های چیکو جاری
بود. برای اینکه با آن موج وحشتناک گرمای آفریقایی
مقابله کند، توصیه‌های تلویزیونی را موبه‌مو دنبال
می‌کرد. در آخرین قسمت برنامه‌ی روی مبل دنیا را
کشف کن، مکس جلانوی سیاه‌سوخته توضیح داده
بود که صحرائشین‌ها برای مقابله با گرما لباس پشمی
می‌پوشند و چیکو لازم ندیده بود که باز هم تحقیق





توی حمام قایم کند، ولی مامان با پرتاب دقیق لباس‌های تابستانی گیرش انداخت و به او دستور داد قبل از اینکه مهمان‌ها سر برسند، بپوشدشان.

مرد بیچاره بدون اینکه کسی دلش برای او بسوزد، اعتراض کرد: «صندل نه! مثل پارسال پاهام آتش‌ولاش می‌شه...»
با صدای اولین بوق، چیکو لباس‌های صحرایی‌اش را پرت کرد کنار و تندوتیز رفت به اتاقش تا از چشم‌انداز کامل و رضایت‌بخشی که پنجره‌ی اتاق به حیاط داشت، استفاده کند.

خیلی زود «ملوس» را شناخت:
بدنه‌ی سبز براق که با پوست

بالحن کتاب دانستنی‌ها هیجان‌زده گفت: «دانستنی‌ها: لباس‌های پشمی آدم را خنک نگه می‌دارند. برای همین صحرانشین‌ها همیشه لباس پشمی می‌پوشند.»
لباس پشمی می‌پوشن چون هیچ‌وقت کسی بهشون

پیرهن نخی نداده! درشون بیار، وگرنه می‌میری!
چیکو که ناراحت شده بود، شانه‌ای بالا انداخت و می‌خواست دانش بی‌ظیرش را درباره‌ی ماجراهای صحرا به رخ بکشد که همان موقع، صدای بوق ممتدی توی فضای راکد نشیمن طنین انداخت.

مامان چیکو هیجان‌زده گفت: «برادرمه! رسیدن!»
این قارقار گوش‌خراش، صدای بوق منحصر به فرد ماشین دایی فروچو بود که دیگر همان نزدیکی‌ها بود.
بابای چیکو یواش خزید توی تاریکی راهرو تا خودش را



گوزن فنلاندی برقش انداخته بودند، سقف بازشوی آکاردئون‌ی با میله‌هایی از جنس استخوان نهنگ، فرمان اصل مسابقات رالی داکار و روکش صندلی‌های پوست تمساحی.

ماشینی بود که دایی فروچو، که فک وفامیل کروچو^۱ صدایش می‌کردند، همه‌ی داروندارش را پای آن داده بود. شاید هم برای همین بود که اصلاً از آن استفاده نمی‌کرد و فقط برای انجام مراسم شست‌وشو و برق‌انداختن از گاراژ به حیاط می‌آوردش.

چیکو پرید روی تختش و از آنجا هم پرید روی طاقچه‌ی پنجره و بالاخره تلسکوپش را، که یک دوربین تفنگی و یک ژيروسکوپ ماهواره‌ای رویش نصب کرده بود، به طرف حیاط تنظیم کرد. اول روی کاپوت ملوس زوم کرد، بعد روی صورت تاریک دایی که داشت پارک می‌کرد و آخر سر روی کسی که کمر بند ایمنی یُغور روی صندلی گیرش انداخته بود و نمی‌گذاشت کوچک‌ترین

۱. کروچو یعنی دل‌نگران. م.



تکانی بخورد... پسردایی رامبالدو.

جوان مخترع هیجان‌زده فریاد کشید: «هی! تو هم

اومدی؟! دوست قدیمی من!»



مهنرسان چيکو



مجموعه‌ی



عجیبه که آدمیزاد
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی